

دفاع از راسخ

فصحت چهارم - تنظیم: سودابه درویش، کارمند آموزش دادگستری تهران

سخنان ارسلان خلمتیری وکیل ورثه سردار اسعد بختیاری در دیوان عالی کشور موضوع بخش تاریخی شماره ۱۵ قضاوت بود. اکنون خلاصه اظهارات مرتضی کشوری وکیل مدافع راسخ متهم به قتل سردار می آید. سردار زمانی وزیر جنگ بود ولی بعدها مقصوب شاه شد و به زندان افتاد.

مملکت را قانونی و پادشاه وقت را انوشیروان عادل می دانستند. این طور نیست آقای دادستان! شما بهتر می دانید که در عصر دیکتاتوری، حکومت مختص به یک نفر بود.

در این که مرحوم سردار اسعد مرد شریفی بوده است قابل تردید نیست و اگر دست اجل او را مجال داده و به عقیده آقای دادستان بهار زندگانی او را تمام نموده است، موجب آن نبوده که به اعتبار سابقه مشعشع او آقای بازپرس در مقام کشف حقیقت بر نیاید. از ساعت شروع به کار دعوی بلا دلیلی را نزد خود ثابت و مسلم دانند در صورتی که محتویات پرونده خلاف آن را مدلل می دارد. با این که مرحوم جعفر قلی اسعد مرد بزرگی بوده و مخصوصاً در دور پهلوی خدمات بزرگی کرده است و همیشه نزد شاه مقرب و عزیز بوده و همین تقرب موجبات حقد و حسد را در قلوب معاندینش زیاد نموده و روی رشک و حسادت و کینه به تدریج پرونده سفید و روشن او را نزد شاه تاریک کرده اند و فرصت بیشتری به دست آورده اند موفق شدند خاطر شاه را از او بدبین نموده و به امر شاه تسلیم زندانش نمودند.

تقرب پادشاه همان طور که ایجاد شخصیت و قدرت می کند و از اعمال خود لذت می برد نسبتاً آن را می چشد ممکن است روزی رنجش و ملالت و نکبت و ادبار ایجاد کند.

مرحوم اسعد نزد پهلوی خیلی عزیز بوده و ساعات بیداری شاه با او تمام می شد و همین عمل موجب شد که دشمنان او در غیاب برای او پاپوش تهیه و او به واسطه حسن عمل و نیت خوبی که داشت اعتنا نمی کرد غافل از این که (پشه چو پر شد برزند پیل را) در هر صورت عمر زندگانی خوش او تمام شد و معاندینش غلبه پیدا کردند و بنا بر تلگراف رمز که آقای دادستان به او اشاره کرده است زندانی گردیده است.

وقتی مراجعه به سابقه کار می شود نه تنها مرحوم اسعد توقیف شده بلکه برادر و اقوام آن مرحوم و خوانین بختیاری نیز توقیف شدند چنانچه پرونده امر این موضوع را ثابت می کند.

و چگونه قابل تصور است که در محیط زندان عمل خلاف قانونی انجام شود و مختار نداند اگر این فرض و قیاس خیالی در محاکم قضا حجت است باید بگوییم چگونه قابل تصور است که این جریان در زندان واقع شود و وزیر کشور نداند و به همین دلیل که برای مختار و یا راسخ اقامه دعوی شده است بر وزیر کشور وقت شود و روی همین دلیل تصویری باید بگوییم چگونه قابل قبول است که وزیر کشور بداند ولی وزیر دادگستری نداند و روی همین نظر بر او هم اقامه دعوی شود و قدری این وهم و خیال را توسعه دهیم و بگوییم چگونه قابل قبول است وزیران کشور و دادگستری این عملیات دوره خود مختاری را در محیط شهربانی ببینند و بدانند و نخست وزیر ندانند. روی همین فرض آقای دادستان که بر متهمان با بیان شیوای خود اقامه دعوی کرده اند بر آنان اقامه دعوی کنند و چرا آقای دادستان به استناد همین توجه و فروض غیر موجه که بر متهمان اقامه دعوی نموده و بر دادستان های وقت که مکلف بوده اند به حکم وظیفه مجالسی که در محیط کار خود داشته اند سرکشی کنند چرا نکرده اند و اگر کرده اند مناظر دلخراشی گفته شده آقای دادستان را دیده اند چرا اقدام و گزارش نداده اند و اگر نرفته اند و از انجام وظیفه غفلت کرده اند چرا غفلت کرده، و چرا به دادرسی دعوت نشده اند. چرا وزیر کشور که مطابق سازمان اداری تعیین رئیس شهربانی را عهده دار است چنین رئیس شهربانی را که به این شدت عمل می کرده، عوض نکرده است و چرا دادگستری اقدام به رفع ظلم و جلوگیری از تجاوزات غیر قانونی ننموده است. چرا آن دادستانی که زمان حیات دکتر ارانی در دادگاه قانونی شکوه و شکایات او را از سخنی زندان شنیده و تعقیب نکرده تحت تعقیب نیامده است. آقای دادستان! امروز به این نحو بیان دعوی می کنید، و آن روز دادستان وقت تمام دوائر

ساعت ۹ و نیم صبح روز گذشته دادگاه عالی جنایی به ریاست آقای ریاحی تشکیل یافته و آقای مرتضی کشوری وکیل مدافع آقای راسخ به شرح پانزین شروع به دفاع نمودند. ساعت ۱۱ جلسه تنفس داده شده و در ساعت ۱۱ و نیم دو مرتبه دادگاه رسمیت یافت که تا ساعت یک بعد از ظهر آقای مرتضی کشوری مشغول دفاع از موکل خود بودند و چون دفاع ایشان تمام نشد جلسه تا ساعت ۹ صبح تنفس داده شد.

من نمی خواستیم وقت دادرسی زیاد به طول انجامد ولی اظهارات آقای دادستان و بیانات آقایان وکیلان آقای سهراب پسر سردار اسعد مرا مجبور نمود که نگذارم حقیقت در حجاب ضخیم سفسطه و بیانات تهییج آمیز آنان که صرفاً تهییج و تحریک احساسات عمومی است پنهان بماند و به حکم ضرورت لب به سخن بگشایم.

فرانسسیس بیکن فیلسوف و نویسنده بزرگ انگلیس در کتاب خود در قسمت دادگستران گفته است که دادگستران هرگز نباید بر سخن دادخواهان تفسیرهای عجیب و دور از ذهن بکنند و یا نتایجی غیر طبیعی از آن بگیرند. زیرا در این جهان هیچ غذایی از شکنجه تشریح قانون دردناک تر نیست. خصوصاً در محاکم جنایی که دادگستری باید همت بر این بگمارد که آنچه بر سیل پنه مقرر شده است جنبه تعدی و آزار پیدا نکند و دست و پای متهم را با دام های قانونی نبندد و پس اگر قانونی در زمان کهن معمول بوده و با گذشت زمان از جریان افتاده و متروک مانده و با مقتضیات روز سازگار نیست بر دادگستر است که دامنه اطلاق او را محدود سازد.

آقای دادستان به صرف توهم و فرض، متهمین را مسؤول دانسته به این شکل که چگونه ممکن است عملی انجام شود راسخ رئیس زندان مقهد

باید برای پیدا کردن کیمیای حقیقت کوچک ترین راه را فراموش نکنند همان حال را وکلای مدافع دارند که باید با مشعل عدالت حقیقت را پیدا و در دفاع راه خطا نیمایند تا بتوانند در کشف حقیقت به دادستان عالی مقام کمک مؤثری نموده و حقی از ذوی الحقوق در محیط قضاء تضييع نگردد. حال با مطالعه کامل پرونده و با ادله کافی و مقنع در رسیدن به حقیقت به دادرسان عالی مقام کمک کرده که با علم و ایمان به برائت موکلم آقای راسخ عقیده راسخ پیدا فرمایید. در کیفرخواست به این عبارت نوشته شده است.

کسی از علت بازداشت و حقیقت امر مطلع نگردیده، فقط روی پوشه پرونده این عبارت نوشته شده است تاریخ ورود زندانی ۱۲/۹/۸ اتهام شرارت - تاریخ استخلاص ۱۳/۱/۱۰ - ملاحظات: فوت کرده است.

آقای بازپرس یا نخواستند حقیقت امر را پیدا کنند و یا فراموش فرموده اند. زیرا مرحوم اسعد با عده دیگری از خوانین بختیاری و خویشاوندان خود از قبیل امیر جنگ و آقای امیر حسین خان که در موقع دستگیری وکیل مجلس بوده و آقای منوچهر اسعد و غیره بازداشت شده است و مجلس سلب مصونیت از دو نفر نامبرده کرده است و پرونده به دادرسی ارتش رفته است و دادرسی ارتش در موضوع وارد، تحقیقات زیاد بازرسی تعقیب شده است و قرار گناهکاری آنان صادر و روی کیفرخواست دادگاه ارتش جمعی را به مجازات جنایی محکوم و بعضی از آنها اعدام و عده دیگر تا چند روز بعد از واقعه شهریور ماه ۱۳۲۰ در زندان به سر برده اند.

علل بازداشت آن مرحوم همان جهاتی بوده است که آقایان نامبرده را گرفتار محنت و رنج کرده است و آقای بازپرس با اختیارات کامل قانونی که دارا بودند و بنابر عقیده آقای دادستان هم که آفتاب آزادی طلوع کرده و روزهای جور هم گذشته بوده است و می توانسته اند که پرونده را تحت اختیار خود در آورده و با مطالعه کامل علل بازداشت آن مرحوم را در پرونده مورد بحث منعکس نکنند.

مرحوم مزبور گمنام نبوده که علت بازداشتش مکتوم و حقیقت امر پوشیده بماند. پس با پرونده موجود در دادرسی ارتش علت بازداشت او از طرف پادشاه وقت مدلل می گردد. محتویات پرونده زندانی آن مرحوم که اسناد و دلایلی را نشان می دهد و به موقع خود در دفاع اتخاذ سند خواهیم کرد، حقیقت باز دیگری را در محضر دادگاه جلوه گر خواهد نمود.

تمام توقیف شدگان و بستگان آن مرحوم به دادگاه ارتش جلب و حق یا ناحق محکوم گردیدند و از این جریان ثابت است که برای مرحوم اسعد هم به مثل سایرین قضیه دادرسی و بازپرسی را داشته ولی طبیعت نخواست است که او رنج تحقیق و حضور در دادرسی را با آن سابقه خوب ببیند. به همین جهت فرمان قضاء صادر و مرگ حتمی او را زبود؛ در این صورت نباید سطح فکر را به طوری پائین بیاوریم و معتقد شویم مرحوم جعفر قلی اسعد را که تا زمان بازداشتش وزیر جنگ بوده بدون هیچ نوع سابقه سوئی با آقای راسخ و با پزشک احمدی و بدون هیچ نظر انتفاعی در زندان مقتول کرده باشند. اگر آقای بازپرس در مقام کشف حقیقت بر می آمدند و از ساعت شروع به کار قضیه را ثابت نزد خود نمی دانستند آن وقت حقیقت امر را پیدا می کردند که مرحوم اسعد در زندان به مرگ طبیعی از دنیا رفته است.

آن روزی که خبر بازداشت آن مرحوم در تهران پراکنده شد عارف و جاهل، بزرگ و خردسال متفقاً می گفتند که بایستی مرحوم اسعد سکنه کند و عاقبت تقرب پادشاه همین است. زیرا کسی که همیشه در بهترین اتومبیل ها نشسته و در بهترین کاخ ها زندگانی کرده و بدبختی و ذلت را در قاموس خود ندیده و در اتاق های مزین با انوار الکتریکی شب را روز دیده و در مجلس پادشاه انیس و مونس بوده و در غیاب پادشاه با اهل دانش و فضل و ادب معاشرت می کرده و از لذات زندگانی بهره مند بوده است، یک مرتبه تا این مفاخر از او گرفته شود و بنا به فرمایش آقای دادستان وزیر جنگ کشوری را چند فرد نظامی تحویل زندان دهند بدیهی است امواج خیال و تجسم زندگانی گذشته نزد او و سابقه به حال پادشاه و احساس این که دشمنانش بر او غلبه کرده و پرونده سفید او را سیاه جلوه داده اند و دور شدن از محیط زندگانی فامیلی مفارقت از اولاد و بانوش قلب او را از کار خواهد انداخت و اگر غیر از این بود لازم می آمد که ما در اطراف آن مرد صحبت های دیگری نماییم.

پس سکنه مرحوم جعفر قلی اسعد که معرفی مرگ طبیعی او است برای ما ایجاد تعجب نمی کند و نباید آقای دادستان هم متعجب گردند که چرا او در زندان سکنه کرده است؛ زیرا سکنه لازمه یا سابقه مرض ندارد و ممکن است کسی مریض باشد و بعد هم در اثر سکنه در گذرد و ممکن است سالم باشد روز را هم به خوشی گذرانیده و شب با مرض سکنه بگذرد.

اثبات اتهام محتاج به دلیل قطعی است، تا بتوانند دادرسان برای بزه منتسب علم قطعی حاصل کنند.

از این نظر همانطور که بازپرس و یا دادستان

آقای دادستان و همچنین آقای بازپرس در قرار خود مرقوم داشته اند: «آقای سهراب اسعد فرزند آن مرحوم در اثر به دست آوردن یادداشتهایی به خط پدرش و به مارک زندان در زیر آستر جعبه توانست او که پس از مرگ پدر تحویل بازماندگان وی شده اعلام بزه و اقامه دعوی کرده است که مرگ پدرش در زندان طبیعی نبوده بلکه او را کشته و عده ای از مأمورین زندان در قتل وی مداخله داشته اند.» و بعداً مرقوم داشته اند پس از بازجویی و رسیدگی های شایسته پرده از روی کار بر کنار، طبق مندرجات پرونده و مدارک و دلایل کافی و قرائن و امارات قویه و آماری صریح مندرج در کیفرخواست معلوم می شود که فوت مرحوم جعفر قلی اسعد به طوری که در پشت پرونده زندان مسطور است، ساده و طبیعی نبوده است.

آقای دادستان می توانستند پرونده اشاره شده قبلی را از دادرسی ارتش بخواهند و ببینند مرحوم سردار اسعد مقصر بوده یا نبوده، گناهکار بوده است یا بی گناه بوده، به حق بازداشت شده و یا به ناحق، به امر پادشاه بوده است یا نه. زیرا در همان موقع مجلس، جرایم، تمام فرد فرد جامعه مطلب را گرفتند و توقیف آن مرحوم در دنیا منتشر و پراکنده گردید.

دادستان ها، بازپرس ها، وزیر دادگستری و سایر وزیران از توقیف آن مرحوم با اطلاع بوده اند، چرا اقدامی نکرده اند؟ چرا این دلسوزی و ناله و زاری را در آن موقع ننمودند؟ حال بعد از چندین سال که مرحوم اسعد به نیاکانش ملحق شده و نام نیک او جاوید مانده و خواهد بود آقای دادستان با بیان تهییج آمیز ادعا نامه مرقوم داشته اند و دوره گذشته را دوره جور و ظلم شناخته اند. این اقدامات و این اعتراضات ای کاش در همان موقع به عمل می آمد که اگر جلو اجل حتمی آن مرحوم را نمی گرفت. لاقبل جلوگیری از صدور احکام دادگاه ارتش می نمود، که سایر مردان این خانواده عمری را در زندان به سر نمی بردند و یا عده ای از آنها به حکم دادگاه به سرای جاودانی نمی شناختند. همه این اظهارات آقای دادستان صحیح ولی در غیر موقع گفته شده است و لازم بود این اظهارات در زمان بازداشت به میان آید. حال به مثل نوشدارو پس از مرگ است.

توقیف غیر قانونی، به زندان آمدن سردار اسعد بر خلاف وجدان و قانون چه تقصیری برای موکلم آقای راسخ است. دادستان در آن موقع به توقیف سردار اسعد اعتراض نکردند. وزیران کوچک ترین

شماره ۱۶ - مرداد و شهریور ۸۱
دفتر نشر
ذاتی بخیر

اقدام را برای استخلاص آن مرحوم به عمل نیاوردند، بانوی محترمه آن مرحوم شکایتی نکرده است، خود آن مرحوم به حکایت پرونده زندان، از مقام سلطنت به وسیله رئیس کل تشکیلات وقت استرحام نموده است چرا شکایت نکردند.

مراسلاتی که از زندان آقای راسخ نسبت به مرحوم اسعد فرستاده ثابت و مدلل می دارد که در آن موقع عده ای به واسطه خوش آمد شاه و بعضی از ترس و وحشت اسم آن مرحوم را در اتاق فراموشی گذاشته بودند. مشارالیه نامه های خود را با زبان ادب و احترام نسبت به بانوی مرحوم اسعد و سایر بانوان فامیل محترم اسعد و خود اسعد به مقام تشکیلات شهر بانی فرستاده است. آقای باز پرس و آقای دادستان به محتویات پرونده زندان توجهی نکرده اند. چنانچه کاغذ محرمانه نظر را تأیید می کند و سایر نامه های مرحوم اسعد به وسیله زندان به تشکیلات کل شهر بانی محرز و مسلم می دارد، به این که رئیس تشکیلات مورخه ۱۳/۹/۱۱ به عنوان ریاست تشکیلات نظمی به امضای راسخ این شهر بانی که در آن موقع تحت امر مطلق پادشاه بوده با شخص زندانی سرو کار داشته است.

اگر آن مرحوم بی تفهیم بود و بی جهت زندانی شده گناهش با دیگران است که قانوناً می توانسته اند اعتراض کنند و نکرده اند راسخ را برای چه آورده اند، و این اظهارات برای چه درباره او می شود، چرا مقامات صلاحیتدار در آن موقع سکوت کردند اگر اقدام آن روز آنها قانونی بود، برای چه امروز تعقیب می کنند و اگر غلط بوده است به چه مجوزی آن روز تعقیب نکرده اند. البته در مقابل این عرض من جواب مقتضی نخواهد داشت عجیب تر از همه این است که نه تنها هیچ یک از اشخاص نزدیک به مرحوم اسعد شکایت و اقدام و یا

اعتراضی نسبت به بازداشت آن

مرحوم نکرده اند، آقای سهراب اسعد هم که از محیط ایران خارج بوده و در محیط انگلستان زندگی می کرده و آزاد هم بوده است شکایت نکرده است و زمان ورود به ایران هم برای عموها و خویشاوندانش که در توقیف بوده اند، کوچک ترین اقدامی نکرده است.

زیرا می دانسته تمام قوانین و اختیارات و تمام اقتدارات سازمانی کشور در مقابل امر پادشاه حائز قدرت و مقامی نیست و به حکم چه فرمان بزدان

چه فرمان شاه کسی را جرأت آن نیست که بتواند مغضوب و محبوس شاه را وساطت کند، حال زمانه تغییر کرده و اوضاع دگرگون شده، آقای دادستان ادعا نامه فرستاده اند ولی متأسفانه از گناهکاران در پرونده نامی نیست. و بی گناهان را در صف گناهکاران معرفی فرموده اند.

دفاع از استدلالات آقای دادستان

نظر به اینکه دفاع از اتهام معاونت با من است، این است که روی دفاع اصلی از نظر اینکه ثابت گردد موضوع چنین نبوده است که چنین جلوه دهند دفاع خواهم نمود.

در ادعای نامہ مرقوم داشته اند: «هرچند مشارالیه اقرار صریح به ارتکاب قتل ننموده اند ولی علاوه بر این که طبق دلایل موجوده وقوع قتل مرحوم سردار اسعد در شب ۱۰ فروردین ماه به مباشرت متهم اول ثابت می باشد، از محتویات پرونده و مفاد یادداشتی که به خط سردار به دست آمده چنین آشکار می شود که از مدتی قبل یعنی از اواخر اسفندماه ۱۳۱۲ تصمیم به قتل او گرفته شده و برای اجرای

این منظور ابتدا در زندان قصر غذایش مسموم می شود. لکن به رئیس زندان شکایت می کند ولی اثری بر این شکایت مترتب نمی شود. چون رئیس زندان اعتراضات و سفارست او را در خوردن غذا و دو از دست مأمورین زندان، مخالف نقشه و منظور خویش می بیند. در ساعت شش و بیست

دقیقه عصر روز پنج شب نهم فروردین مرحوم اسعد را به زندان شهری تأمینات در اتاق مخصوصی که برای این کار تهیه کرده است فرستاده و در نیمه شب جمعه دهم فروردین ۱۳۱۳ نقشه خود را عملی و به دست و مباشرت دکتر احمدی، پزشک و جلا د زندان، او را مقتول ساخته است. مرحوم اسعد وزیر جنگ و نماینده مجلس بوده

تقرب پادشاه همان طور که ایجاد شخصیت و قدرت می کند و از اعمال خود لذت می برد ثمره آن را می چشد. ممکن است روزی رنجش و ملالت و نکبت و ادبار ایجاد کند

و مقامات عالی را طی کرده و از قدرت و عظمت پادشاه هم مطلع بوده است و می دانسته اگر یک چنین نظری هست امر و اراده دیگری است. افسر کشیک و یا معاون زندان و یا افراد یا رئیس زندان دخالتی ندارد و آب هم از زیر نظر افسر کشیک گذشته چگونه حاضر می شود که افسر کشیک را بخواهد و به فرض این که بخواهد افسر کشیک را، او الزام به حضور نداشته است. و فرضاً که حضور پیدا کرد از کجا تشخیص داد که او از جریان بی اطلاع بوده است و بر او ثابت شده است که او بطری را هم به رئیس زندان رسانیده است و با در نظر گرفتن مجموع اظهارات معروضه به طور قطع و یقین ثابت است که نامه ها از ناحیه آن مرحوم نبوده و به فرض دیگری که فرض او هم برای من غیر مقدور است، چنین امری انجام شده باشد، روی چه اطمینانی به افسر کشیک گفته است و به کدام دلیل و مستندی رسانیدن این خبر را از طرف عمادی به موکلم آقای راسخ ثابت دانسته اند.

نبودن وقایع در دفتر کشیک ثابت و مدلل می دارد که یاور عمادی روی ترس و یا تطمیع مبادرت به اظهارات دروغی کرده است و در هر صورت اگر این امور را وقایع شده (مطالب مستدرجه در نامه دوم فروردین) بدانیم، پاور عمادی مسؤول و گناهکار شناخته می شود نه آقای مصطفی راسخ و معلوم نیست آقای دادستان به استناد کدام دلیل و مدرک در ادعا نامه مرقوم داشته اند که (آقای رئیس زندان قدرت را از او سلب و نقشه خود را عملی کرده است) با اعتراف آقای دادستان به این که مرحوم اسعد عامل مهم در سلطنت پهلوی بوده است و در حین دستگیری وزیر جنگ بوده است و دوره آزادی هم نبوده است و دولت هم به قوه قضایی توجهی نداشته و قوانین هم متروک بوده است و با مسلمیت این که بین آقای راسخ و مرحوم جعفر قلی اسعد هم روابط بد و سابقه غرضی نبوده است، بلکه گزارشاتی که روی تقاضای مرحوم اسعد به رئیس تشکیلات داده است ادب و احترام را نسبت به مرحوم اسعد و فامیل ایشان مرعی داشته است، انصاف نیست یک سلسله اظهارات بدون دلیل برای ایشان بیان شود در صورتی که هیچ کس نمی تواند تصور کند و در مخیله خود خطور دهد که آقای مصطفی راسخ بدون هیچ دلیل و سابقه، مرحوم اسعد را ضعیف کرده و پزشک احمدی او را مقتول نموده است.

باز پرس وظیفه دار است وقتی پرونده را تحت نظر می گیرد، علل و جهات و پیدایش آن کار را تحت نظر قرار دهد و تعقیب کند تا جهات اصلی را پیدا کند که چرا بدون هیچ سابقه آن مرحوم را

و پایوران دیگر و یا پاسبانان به مرحوم اسعد گزارش دهد، زیرا مرحوم اسعد نه پولی همراه داشته است که به گزارش دهنده دهد و نه از خویشاوندانش آزاد بوده اند که در خارج بتوانند مأمورین را تطمیع کنند که محرمانه او را مستحضر کنند. مرحوم اسعد و کسانش توقیف بوده اند. آفتاب وحشت داشته است در اتاق زندان، خود را ظاهر کند پس چگونه آقای اسعد این دستور را فهمیدند قطعاً اگر یک چنین نظری داشته اند فوق العاده از خفا انجام شده باشد. از طرز عبارات نامه و اظهارات دروغ سرتیپ زاده و

با قدرت کامله حکومت وقت و احراز این که مرحوم اسعد مرد گمنامی نبوده و در عصر خود شهرت به سزایی داشته است و بی مهری پادشاه او را زندانی کرده است و هزاران عوامل دیگر شاید در بیچارگی او و سایرین دخالت داشته است

عمادی و سید عباس خان و دکتر هاشمی معلوم می شود که تماماً روی تهدید و ترس حاضر شده اند اظهاراتی بنمایند و خوشبختانه اظهارات آنان بر علیه موکلم آقای راسخ به واسطه فقد دلیل کوچکترین تأثیری را نخواهد داشت و اگر نظر چنین نبوده باز پرس آنان را زها و آزاد نمی کرد. پس نامه ها مجموعاً به جز نامه اول که امضای مستند به اسعد را دارد و با هیچ یک از امضا های آن مرحوم مطابقت نمی کند و سایر نامه های دیگر که امضاء ندارد به جهات و علل گفته شده نمی تواند در این پرونده به عنوان دلیل خود را نمایش دهد و از نظر اصول و میانی قضایی ارزش پیدا نمی کند. به اضافه آقای باز پرس فرض دیگری را هم می توانست در جلو چشم خود مجسم کند و بگوید افکار پریشان و مشوش و توهم و سوءظن گرفتاری بی سابقه مرحوم اسعد توقیف شدن تمام کسانش برای آن مرحوم ایجاد بدگمانی نموده است و مرض خیال تولید شده است و روی خیال غذا را مسموم تشخیص داده است در آب صد دانه سم مشاهده کرده است و همچنین به علت این که مرحوم اسعد انتظار چنین پیش آمدی را نداشته است و این که نسبت به او عمل خوبی نشده است و از غضب پادشاه نسبت به خودش مطلع بوده است او را تحت استیلاء خود در آورده و ناراحت کرده است و پریشان گویی در او شدت نموده است این قسمت مورد اعجاب نیست؛ چه آن که ممکن است کسانی که دارای تمام شئون اجتماعی هستند

محبس سرتیپ پور بوده است و تمام امور از زیر نظر مدیر محبس گذشته است.

آقای راسخ رئیس کل زندان بوده است اگر بنا بود در این امور مداخله داشته باشد دیگر وجود مدیر محبوس زائد بوده است و اگر به صرف این که رئیس اداره است، مسؤول است پس باید گفت آیرم رئیس کل تشکیلات مسؤول بوده است که ریاست فائقه بر تمام کل شهربانی و زندان داشته است. پس این اظهارات صرفاً تهیه شده است برای اجرای منظوری و اگر از نظر قانون و اصول آقای باز پرس و دادستان رسیدگی می کردند، ثابت و مسلم می گردید که نامه ها را شخص مرحوم اسعد نوشته است و نه حقیقتاً صد دانه سم در آب بوده و تحویل آقای اسعد داده اند و نه غذای ایشان را مسموم کرده اند و نه دیگر مسموم شده اند. تمام این اظهارات خلاف حقیقت است؛ زیرا هیچ یک از دفاتر زندان و بهداری آثاری از این وقایع نشان نمی دهد و سرتیپ زاده و نایب عمادی و نایب سید عباس خان که مدیر محبس و پایور کشیک بوده اند، اظهار مرحوم اسعد را تصدیق کرده اند و بر خلاف وظیفه هم گزارش نداده اند بنا بر اظهار خودشان وقایع در موقع تصدی آنها انجام شده است و کوچکترین دلیلی هم به این که به آقای راسخ اطلاع داده اند در دست نیست و اگر هم فرضاً به ایشان گفته باشند تمام این وقایع در دفتر زندان وارد نشود، چگونه این ها زیر بار یک چنین عمل خلاف قانون رفته اند و چرا متصدیان مسؤول که در آن موقع مشغول کار بوده اند به دادگاه نیامدند و آقای راسخ بدون هیچ دلیل و مستندی گناهکار شناخته شده است. این جریان و این نامه ها و این اظهارات در خور اعتماد نیست و صرفاً پاپوش بوده که برای آقای راسخ درست شده است. نکته حساس نامه که کاملاً پرده را از روی کار بر می دارد این است: «امروز دوم فروردین است. امر شد غذای مرا کسی نخورد و بیرون بریزند. . . الخ» فرض کنیم که دستور دادند از غذای مرحوم اسعد کسی نخورد آقای اسعد از کجا این دستور را فهمید. ایشان آزاد نبودند. قدرت آن روز حکومت که مورد اعتراف آقای دادستان هم واقع شده است. اعم از مدیر محبس

ضعیف کرده است و پزشک احمدی هم او را کشته است.

این حرفها پذیرفته نیست. این اتهام دروغ است این اظهارات حقیقت ندارد و امضایی که در ذیل نامه اشاره شده است به هیچ وجه طرف شباهت با امضای مسلم الصدور مرحوم اسعد در نامه های موجوده پرونده زندان نیست نامه دوم تفصیل مسموم نمودن شام را به نایب عمادی . . . الخ. این نامه از ناحیه مرحوم اسعد نبوده و قویاً مورد تکذیب است و با این که یکی از نامه ها نشان می دهد کاغذ را با قلم آهن نوشته اند که از این عمل استفاده می شود که قلم و کاغذ تحت اختیار او بوده است، چگونه قابل تصور است که بگویم با مسواک و چوب کبریت یا خون پنا مایع دیگری کاغذ نوشته است؟ خون کجا بود مایع دیگر چه بوده است. خیر این طور نیست. پس از این که دیدند نمی شود به مثل خط اصل شبیه سازی کرد و پس از تهیه پنج خط نقشه دیگری ریخته با قلم درشت که خطوط نشان می دهد قلم نی بوده است نه مسواک و نه چوب کبریت، یا مایع کم رنگی از جوهر قرمز خطوطی را نوشته اند که آن هم لایفهم و لایقراه است مرحوم اسعد کاغذ داشته و از نوشته های او معلوم می شود کاملاً کاغذ تحت اختیارش بوده غیر قابل قبول است تصور شود این نامه ها از ناحیه مرحوم اسعد صادر شده است و دلیل دیگر که خلاف آن مدلل می دارد مضمون نامه دوم اشاره شده در ادعا نامه است دو دقیقه فکر و تأمل می تواند ما را هدایت و رهبری کند به این که برای ایجاد دلیل در پرونده به خیال خود اقدام به این کار نموده اند که شکایت را سر و صورتی دهند این است که نامه های عاری از حقیقتی را تهیه کرده اند. زیرا چگونه قابل تصور است دولت یا حکومت و یا به عقیده آقای دادستان اداره زندان غذای اسعد را مسموم کند و آن وقت مراقبت نکند که کسی از غذای او نخورد و اسعد هم بخورد ولی سم را دفع کند آیا این حرف ها قابل قبول است. زندان اداره بوده، سازمان داشته است، مقررات شدید و سخت بوده است. هیچ یک از این ها در وقایع کشیک وارد نشده است به دکتر هاشمی اطلاع داد ولی گزارش نداد، سرتیپ پور اطلاع داد راپرت نداد، عمادی و نایب سید عباس خان را مستحضر کرد. این ها هم هیچ کدام گزارش ندادند. باید معتقد شویم این ها مسبوق بودند، اگر مسبوق بودند و گزارش ندادند چرا امروز در دادگاه حضور ندارند و اگر سابقه نداشتند ساعتی که مرحوم اسعد مراتب را به آنها اطلاع داد باید راپرت دهند و در پرونده عمل و دفاتر زندان ثبت و بایگانی گردد. بعلاوه بنا بر اعتراف خودشان مدیر

و ملی و عزیز می باشند همین که دارایی خود را به تمام جهات از دست دادند، گرفتار مالیخولیای فکر می شوند و از همه چیز احتراز و به تمام امور بدبین می گردند، در حالتی که با جهات گفته شده معقول و متصور نیست که نامه ها را منتسب به مرحوم اسعد دانیم و اگر چنین نامه هایی از آن مرحوم بود غیر ممکن بود که از زیر دست مأمورین آگاهی حکومت وقت خارج شود و به دست آقای سهراب اسعد افتد.

زندان در غذای او سم ریخته است پس باید گفت مقصود از بین بردن مرحوم اسعد بوده است و روی همین نظر بایستی مراقبت کنند که غذا را فقط اسعد بخورند و مواظبت شود که دیگران نخورند. همین در آب و خورش و ماست مقدار کمی سم ریختند و به مرحوم اسعد داده اند آن هم از طعم و مزه فهمید پس داد و به کسی هم اظهار نکرد و دیگران هم خوردند. پس با توجه به این نکات تصدیق خواهد شد که چنین چیزی واقع نشده است.

آقای دادستان به شهادت احمد همایون استناد کرده اند. مشارالیه در ص ۴۰ از تحقیقات اظهار کرده است علی حسین به همان زندان محکوم بوده است و نیز اظهار کرده است شنیدم در تنگ آب خوردن و توی ماست و توی خورش سم را مقدار کمی ریخته بودند و سردار اسعد از طعم و مزه آنها ملتفت شده و غذا را پس داد و نمک میوه همراه داشته و شروع کرده به خوردن نمک میوه و یک نفر از مأمورین مریمخانه علی اصغر وزیری که اسامی آنها را به خاطر ندارم از مأمور و محبوس از همین غذا خورده و به قی و اسهال مبتلا شدند و بعد مرحوم علیمردان خان را دیدم که در همسایگی اتاق مرحوم سردار اسعد منزل داشت علیمردان خان گفت وقتی مطلع شدم که مطلب این طور است شبانه مخفیانه از مأمورین به اتاق سردار اسعد رفتم ۳۰ تا ۴۰ تخم مرغ آب پز و مقدار نیم من خرما و قریب یک چارک پنیر و چند عدد نان تازه و مقداری نان روغنی از من خواسته بود و من داده بودم دیدم حالش خوب نیست و گفتم فعلاً این غذاها را نخورید و از غذاهایی که مأمورین می آورند اجتناب کنید. یک شب نمک میوه برای او بردم. فردای آن روز شنیدم میرزا آقاخان کامران و یاور مهدی خان عامری معاون زندان به اتاق سردار اسعد رفته و تحقیقاتی از سردار اسعد شروع کرده اند و روی این تحقیقات سردار را به شهر منتقل کرده اند. ابتدا گفته اند که به وسیله دکتر احمدی اژکسیون کرده اند و مرحوم شد و من چون دور بودم اطلاع ندارم. احمد همایون محکوم به ۱۵ سال حبس بوده است و علی حسین را به ده سال زندانی نزد بازپرس معرفی کرده است. شهادت خود را به عنوان شهادت سماعی گفته است و به خلاف اظهارات سایرین پس از این که توی ماست و توی آب و خورش مقدار کمی سم ریخته اند از طعم و مزه آنها ملتفت شده و غذا را پس داده است.

موضوع جالب توجه این است علیمردان خان که یکی از خوانین محترم بختیاری بوده است و در موقع بازداشت خوانین و کلیه بختیاری ها هیچ کس قادر به ملاقات آن ها نبوده است و آن مرحوم هم با حکم دادگاه از ارتش اعدام شده است، چگونه توانست مخفیانه از اتاق خود به اتاق اسعد رفته و این همه چیز را که بدون وجود باریبر، حملش میسر نبوده است با خود به اتاق اسعد ببرد. بسیار خوب این عمل هم به طور مخفی انجام شد و به قول مرحوم اسعد و بنا بر حکایت، نامه های عاری از حقیقت اشیایی که علیمردان خان تحویل مرحوم اسعد داده است سنجائی نبوده است که در زیر لباس آن مرحوم پنهان گردد.

در اینجا باید گفت: اگر مرحوم اسعد از طعم و مزه غذا ملتفت شد که در آن سم ریخته اند از کجا مقدار کم او را تشخیص داد و چرا هنگامی که علی حسین آمده او را ببرد به او نگفت که خود و دیگران از آن نخورند و اگر فرضاً قبول کنیم که

چطور مأمورین زندان که طبق مقررات زندان اتاق زندانی ها را بازرسی می کردند این اشیاء را ندیدند و اگر دیده اند چرا تحقیقات نکرده اند و در دفتر وقایع منعکس نشده است. در این صورت باید گفت اینها یک سلسله اظهاراتی است که درست شده برای این که امثال وطن پرست ها استفاده کنند و جوانی مثل آقا سهراب اسعد که دارای وجدان پاک و ضمیر روشن است دلخوش و خاطر او را نسبت به گذشته آزرده نمایند.

قسمت دیگر که بیشتر قلابی بودن بیان احمد همایون را ثابت می کند این است که گفته است من چون مریض بودم اطلاع نداشتم.

اولاً اگر این نوع زندانی ها حق ملاقات یکدیگر را نداشتند، ثانیاً آقایان محترم بختیاری ها که در توقیف بودند، چون تحت بازجویی و بازرسی ارتش بوده اند. لذا مطلقاً از ملاقات ممنوع بوده اند، چگونه قابل تصور است آقای احمد همایون محکوم شده به ۱۵ سال حبس، از راه دور بیاید نزد آقای علیمردان خان که شدیداً مورد غضب بوده است بنشیند و اظهارات را از علیمردان خان بشنود بدون اینکه مأمورین مطلع عمل شوند. این اظهارات بی منطق و بی حقیقت است.

شگفت آور است پس از اینکه گفته است اطلاع ندارم، بلافاصله در ص ۴۲ اظهار کرده است: «ضمناً این را هم عرض کنم که آنچه شنیده ام سردار اسعد وقتی ملتفت شده که در غذای او سم ریخته اند، رضائی عمادی صاحب

منتصب کشیک و یاور مهدی خان معاون زندان را خواسته و به آنها گفته پدران و بزرگترهای من بیش از ۷۰ سال عمر نکردند و من ۵۳ سال از عمرم می گذرد، ترس مطلقاً از مردن در من نیست، ممکن است مرا ببرند تیرباران کنند و این عمل سم ریختن در غذا و بطر مرتکب خیانت شدن و یک عمل بی شرمانه است که برای دولت و ملت ایران فایده ندارد. این بود آن چه مربوط به سردار اسعد شنیدم، این اظهارات قابل قبول نیست، زیرا زندانی همیشه با یک افکار پریشان و مشوشی روبرو است و محیط فکرش برای اینکه زندانی است به طوری خسته و فرسوده است که فراموشی به او دست می دهد. به طوری که روز نمی داند که دیشب چه خورده است، آن وقت چگونه ممکن است شنیده باشد و تأمل را نداند، لکن عبارات او را کاملاً بدون هیچ کم و کسری در محضر بازرسی بعد از چندین سال بیان نماید. تمام اسناد و دلائلی که بازپرس و دادستان به او استناد نموده اند هیچ یک از نظر قضایی به شرح آنچه را که عرض کردم قابل اعتماد و اطمینان نیست.

جهات معلول بودن شهادت هریک از گواهان استنادی آقای دادستان را به عرض رسانیدم. بنابراین هیچ یک از مستندات آقای دادستان توانایی آن را ندارد که بتواند در صف دلائل اثبات ادعا عرض وجود کرده و ایجاد علم برای ثبوت بزه نماید. مضافاً به این که هیچ یک از آنها نسبت به آقای مصطفی راسخ اظهاری نموده اند و به فرض این که خدای نخواستہ مرحوم اسعد به مرگ غیر طبیعی هم در گذشته باشد چه ارتباطی به موکلم آقای راسخ دارد و این اظهارات چه دلائلی بر اثبات گناه منتسب ادعای آقای دادستان بر موکلم آقای راسخ است، و با توجه به صفحه ۴۶ و ۴۷ از تحقیقات ثابت و مدلل می گردد بیان آنها بیانی نیست که متکی به دلیلی باشد و اظهاراتی نکرده اند که گناهی برای راسخ اثبات شود. راست است مرحوم اسعد دچار بی مهربی زمانه شده و یک مرتبه جاه، جلال، شوکت و قدرت خود را از دست داده و در بیغوله زندان بیتوته کرده است. من از این جهت به بازماندگان آن مرحوم تسلیت می گویم، ولی با قدرت کامله حکومت وقت و احراز این که مرحوم اسعد مرد گمنامی نبوده و در عصر خود شهرت به سزایی داشته است و بی مهربی پادشاه او را زندانی کرده است و هزاران عوامل دیگر شاید در بیچارگی او و سایرین دخالت داشته، چه گناهی است برای راسخ آن هم کسی که پرونده

زندگانش را خیر، معارف پرور، آزادی خواه ملامت، مهربان، معرفی می نماید. اگر اذیت شده است، اگر آزار دیده است، اگر مورد بی مهری زمانه واقع گردیده است و بلاهای دیگری بر او و خانواده اش نازل گردیده است، کوچکترین مداخله ای آقای راسخ نداشته است. جریان کار نشان می دهد مرحوم اسعد در اداره بهداشتی تحت نظر اداره سیاسی و ارتش بوده است و به هیچ وجه زندان مداخله نداشته است و پس از فوت هم اداره سیاسی جنازه را زیر نظر مأمورین خود به گورستان بختیاری ها منتقل و به خاک تسلیم نموده اند.

دیگر از مستندات آقای دادستان گواهی علی اصغر وزیری است. مقدمتا لازم می دانم گفته شود وقتی که تباری و مواضعه شود به این که عمل غیر واقعی انجام گردد و در آن زمینه طراح قابل هم وجود داشته باشد که آشنا به آن است و افراد کار باشد، بهتر می تواند نقشه را عملی کند و به طوری که پرونده منعکس است آقای وطن پرست که به قصد قربت مطلق اقدام به این عمل نموده است و تعقیب کار را جزء امور حسسی تشخیص و به همین جهت گزارش داده و دلسوزی نموده است و روی همان گزارش آقای مهراب اسعد هم دادخواست تقدیم نموده اند.

البته وطن پرست قادر بوده است با آزادی که داشته دل هر یک از شهود را تهیه و هر یک به نوبه خود بازی خود را شروع کنند و اگر غیر از این تصور شود چگونه قابل قبول است علی اصغر وزیری که بنابر اظهارات خودش در صفحه ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ اقرار کرده که معتاد به استعمال تریاک و افیون بوده است، شهادت دهد. شهادت چنین شخصی خالی از خدشه نخواهد بود. از این قسمت هم صرف نظر شود تازه با توجه به اظهارات خروش به این که وزیری مطالب را می داند مواضعه و تباری قبلی آنها را ثابت می کند.

چه آن که تحقیقاتی که از او در صفحات مذکور شده است، نشان می دهد غذایی که برای مرحوم اسعد در شب آورده بودند، آش آلو بوده است. صرف نظر از این که کسانی که جنبه تعیین دارند و به زندگی اروپائی آشنا می باشند، شام و ناهار و زرتین را دیده اند، همیشه با مردمان اروپا رفته و سفراء کبار آمیزش داشته اند، هیچ وقت برایش جیز شام آش آلو فرستاده نمی شود. به فرض آوردن آش آلو با اعتراف وزیری به این که مبتلا به اعتیاد معده بوده است و به آشپزخانه

نوشته است که شیر تهیه کنند و بنابر اظهار خودش با آشی که برای مرحوم اسعد آورده بودند، دو قاشق روغن زیتون خورده است و همین عمل را خلیل ملک نژاد نموده است لازم بود آقای باز پرس دفتر بهداشتی را بخواهند و ببینند و لازم بود تحقیق در اطراف روغن زیتون نمایند، چرا توجه خود را به خوردن روغن زیتون معطوف نکردند و چگونه اطمینان پیدا نمودند که مرحوم اسعد در بهداشتی زندان تحت نظر همین اشخاص بوده است و غذای مسموم به او خواسته اند بخوراند و حافظین او آن غذا خورده اند. اگر به فرض چنین واقعه وقوع یافته بود، چرا خیال نکردند روغن فاسد بوده است. یا در اثر خوردن آش آلو یا روغن زیتون حالت تهوع پیدا شده است، در صورتی که تمام این اظهارات دروغ محض است.

با توجه به اظهارات وزیری در قسمت آمدن از زندان به شهر و تصادف به درشکه چی و اظهاراتی که مدعی است با درشکه چی نموده، معلوم می شد این حرف ها دروغ و تصنعی است و اختلاف گوئی او و طرز بیان آن هم با گذشتن چندین سال از تاریخ فوت، بی اعتباری بیان او را ثابت می نماید و از طرفی باید معترف بود که اگر یک دست توانائی بخواهد یک نفری را با داشتن تمام وسائل از هر حیث و هر جهت با نبودن موجودی که بتواند بر او اعتراض کند و هر کس از ترس و وحشت مطیع او گردد، غیرممکن است به این نحو مضروب خود را از بیس ببرد. چگونه ممکن است غذای او را مسموم کنند و با تمام اختیاراتی که در دست داشته اند به دیگران نگویند از غذای مسموم بخورند. این ها افسانه است، این ها پاپوش است و آقای مهراب اسعد هم گناه ندارد و ضمیمه او پاک است، او البت یک عده اشخاص ذی غرض و ذنی نظر واقع گردیده است. به هر جهت با توجه به اظهارات علی اصغر

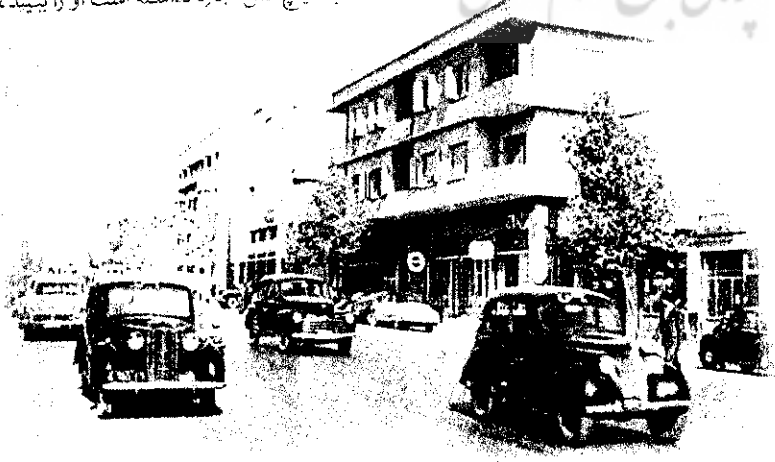
وزیری و این که طبق مقررات موظف بوده اند تمام حوادث و وقایع را در دفتر شبانه و روزانه بنویسند، و چنین وقایعی را دفتر نشان نمی دهد، بیان او هم به مثل اظهارات خروش مردود و فاقد دلیل است. و علاوه از تمام مراتب اظهارات آن ها... با آقای مصطفی راسخ ندارد، تا بتوانند به وسیله این بیانات استحصالی بی گداهی را متوجه موکلم آقای راسخ نمایند.

مستند دیگر آقای دادستان اظهارات علی حسین فرزند رضا است. با اقرار علی حسین در صفحه ۷۴ پرونده مورخه آنان ۱۳۲۰ که صراحتاً محکومیت خود را به ده سال تصدیق کرده است، چگونه اظهارات یک محکومیت جنایی در مقابل باز پرس مؤثر واقع شده است. در صورتی که اظهارات محکومین جنایی قابل استفاده نیست؟! مضافاً به اینکه با توجه به اظهارات مشارالیه در صفحه ۷۷ به این که مرحوم اسعد بطری را برداشت به عمادی نشان داد و گفت برو از قول من به رئیس مجلس و به آیرم بگو اگر دولت می خواهد مرا اعدام کند از من نمی ترسد... الخ.

کسانی که زندان را دیده باشند می دانند علی حسین در بیانش کاذب بوده است. زیرا این نوع زندانی های جنایی که از طرف پایوران کشیک مأمور نظافت اتاقی یک با دو نفر زندانی می شوند، اجازه آن را ندارند به اتاق محبوس رفته و در موقع مکالمه زندانی با افسر کشیک، حاضر و ناظر باشند.

معمول زندان چنین است. زندانی که مأمور نظافت است در اتاق خود می ماند و هر زمان زندانی او را برای نظافت خواسته به وسیله پاسبان کشیک او را می خواهد و پس از انجام کار برمی گردد.

به شهادت پرونده عمل و بنابر حکایت گواهان کاذب هیچ کس اجازه نداشته است او را ببینند،



اختلاف گویی های محمد ابراهیم بیک

در صفحه ۹۳، س - وضعیت این زندان را بگو
 بیستم چه بود؟
 ج - به اندازه ای تاریک بود و هیچ سوراخ نداشت و روز پیش از آن که سردار اسعد را بیآورند، سوراخ ها را با گچ و آجر گرفتند.
 در صفحه ۹۵ اظهار کرده است مدیر محبس نیکوکار بما گفت: اگر یک نفر از شما پایتان را پشت در اتاق سردار اسعد بگذارید، داخل از کربدوری که او هست جلو بروید کوچکترین مجازات شما اعدام است.
 س - اگر شما اجازه نداشتید در اتاق او بروید، پس کی می رفت؟
 ج - هیچ کس، فقط دکتر احمدی اجازه داشت نزد او برود.
 س - برای چه به او اجازه داده بودند؟
 ج - مأمور سردار اسعد بود و کسی به غیر از او حق نداشت نزد او برود و نیکوکار می گفت امر رئیس تشکیلات است. در ص ۹۶.
 س - وقتی دکتر احمدی نزد سردار اسعد می رفت چه می کرد؟
 ج - والله دو مرتبه که رفت من ندیدم، سومی رفتم دنبال او، آخر ساعت ۱۲ بود که آمد بروید پیش سردار اسعد من هم چون خیالات ورم داشت که این وقت شب چه کار دارد عقب او رفتم دیدم رفت توی اتاق سردار اسعد، در را باز کرد سردار بیک نگاهی به او کرد و گفت: انالله و انالیه راجعون، یک آمپولی دست دکتر احمدی بود، گفت دستت را بالا کن می خواهم انوکسیون بزمن، سردار دستش را گرفت و آمپولی زد به دستش و بیرون آمد و به من گفت: سردار مریض شده و رفت. ص ۹۷.
 س - آن شب بعد از رفتن دکتر احمدی چه دیدی؟
 ج - بعد از اینکه دکتر احمدی رفت، دو ساعت بعد از حال افتاد.
 س - شما پهلوی او ماندید؟
 ج - خیر آقا، دکتر احمدی در را کلید می کرد و کلید را می برد.
 س - مگر کلید پیش دکتر احمدی بود؟
 ج - بلی، در دفتر توقیفگاه بود و دکتر احمدی می گرفت و به همانجا پس می داد.
 س - دکتر احمدی آن شب تنها آمد آنجا؟
 ج - بلی.
 س - سید مصطفی راسخ و یاور عامری و حسین نیکوکار با او نبودند؟
 ج - خیر.
 س - محمد یزدی با او نبود؟
 ج - خیر.
 س - دکتر احمدی به تو گفت برای زدن آمپول دست سردار اسعد را نگاهداری؟
 ج - خیر، به خدا ابتدا.

است. دادرسان عالی مقام دادگاه جنایی به همین اظهارات دقت فرمایید اگر وجداناً به این بیانات ایمان پیدا فرمودند و تصدیق کردند که ساده و طبیعی است، بنده تسلیم و عرضی ندارم.
 خلاصه آن که از اظهارات اشخاص نامبرده که مورد استناد آقای دادستان است، کافی برای ثبوت گناه ادعایی نمی باشد. مخصوصاً این که به هیچ وجه مداخله موکل را در امر، اظهار نکرده اند.
 استاد دیگر آقای دادستان به گواهی و اظهارات محمد ابراهیم بیک سرپاسیان زندان شماره یک تأییدات است بدین توضیح: «روزی که می خواستند سردار اسعد را به زندان شهربانی بیاورند، تمام درها و سوراخ های اتاق را به دستور رئیس زندان گرفته و کوچکترین مفیدی در در و دیوار و زندان سردار باقی نگذاشتند و دستور اکید داده شد که کسی جز دکتر احمدی اگر به اتاق سردار اسعد برود کمترین مجازاتش اعدام است و صریحاً بیان شده که در نگاهی وی دکتر احمدی چندین بار به اتاق رفته و دهمه اخیر که بعد از نصف شب بود دنبال دکتر احمدی به اتاق سردار می رود به محض این که احمدی در را باز می کند، سردار نگاهی به احمدی می کند و می گوید: آمدی آقا، انالله و انالیه راجعون» وی می بیند که دکتر احمدی بی رحم، گردی از کیف خود بیرون آورده و در آب ریخته و به وسیله انوکسیون، به دست سردار اسعد تزریق کرده و خارج می شود. و نیز در برگ ۱۴۹ پرونده اعتراف کرده که «در شب مرگ سردار اسعد، سید مصطفی راسخ، رئیس زندان، در زندان موقت مانده و بعد از آن که دکتر احمدی مرتکب این جنایت شد، سردار اول به خرخر و سسکه و سپس از نفس افتاد. آن گاه گزارش تهیه و خودم گزارش را برداشتم و برودم و به دست سرهنگ راسخ دادم. سرهنگ راسخ آن را در پاکت گذاشت و قویب دو ساعت بعد از نصف شب از زندان رفت و سرهنگ مرا تهدید به اعدام کرده است که جریان را به کسی نگویم». علاوه بر این که هیچ یک از اظهارات محمد ابراهیم بیک سرپاسیان، قائم به دلیلی نیست و بر علیه موکلم کوچکترین تأثیری را ندارد، اختلاف گویی های او در چهار مرتبه تحقیق که از او شده است، کذب اظهارات او را مدلل می دارد. و یا این که مشارالیه از شش ماه در توقیف نگاه داشته اند و او را مجبور کرده اند که در محضر بازپرس اظهاراتی به ضرر موکلم بیان کند، خوشبختانه اختلاف گویی او به درجه ای شدید است که به هیچ وجه بیان او در محضر قضات قابل استناد نخواهد بود. و اینکه اختلاف گویی های مشارالیه را بیان می نماید:

چگونه علی حسین، زندانی یا سابقه جنایت قادر بوده است همه وقت مرحوم اسعد را ببیند. اگر منظور این بوده است کسی مرحوم مزبور را ملاقات نکند چگونه باید قبول کرد علی حسین در ملاقات آزاد بوده است و با آزادی ملاقات برای علی حسین مرحوم اسعد می توانست به وسیله او رابطه با خارج داشته باشد، پس با توجه به این نکات واضح است مشارالیه بیانش تلقینی و اظهاراتش خلاف حقیقت است.
 علی حسین گننام که سابقه خیانتش محرز بوده است به وسیله شاکیان از زندان به تهران آمده و بدون احضار و احتیاطی نزد بازپرس حاضر و اظهار اطلاع نموده است و با این حال از بیانات او استفاده می نمایم و از مجموع اظهارات او در صفحه ۷۴ مستفاد می گردد به این که مرحوم اسعد طرف خود را دولت می دانسته است.
 مرحوم اسعد می دانسته است مقصود شاه است و دولت مقتدر آن روز هم توانایی آن را داشته است که به طوری در بطر آب سم بریزد که رنگ آن را تغییر ندهد و مرحوم اسعد تشخیص ندهد و با توجه به جریان، نباید آقای راسخ را طرف دعوی قرار داد.
 موضوع جالب توجه این است اگر دولت مقتدر آن روز قصد از بین بردن مرحوم اسعد را داشته است، شرح حکایت پرورنده منظور مسموم نمودن او بوده است، این عمل باید تحت نظر اداره بهداشتی زندان که مستقل بوده است انجام بگیرد. از این جهت هم نمی توانیم گناهی را متوجه آقای راسخ نماییم.
 در صفحه ۷۸ پرونده سؤال بازپرس از علی حسین این است «وزیری در آن شب کسالت داشت؟ جواب می دهد - نفهمیدم».
 س - وزیری از کدام یک از غذاها خورد؟
 ج - گفته است «از آش خورد، و از چلو هم خورد». اگر کسی توانست ادعا کند که در هشت سال قبل، در شب بخصوصی خودش چه غذایی خورده است، من تسلیم می شوم. چگونه قابل تصور است علی حسین پس از هشت سال نزد بازپرسی حاضر شده و آش را که وزیری در آن شب خورده است، او حافظه اش ضبط کرده باشد. در صورتی که خوردن روغن زیتون را تأیید نکرده است. سؤال دیگر بازپرس در صفحه ۷۸ پرونده از او این است که «شما و خلیلی روغن زیتون خوردید؟ جواب داده است بادم نیست والله».
 خوردن روغن زیتون خودش و خلیلی و با وزیری در نظورش نمانده است لکن خوردن آش و وزیری را به یاد داشته و نزد بازپرس بیان کرده



هفت روز کسی غذا نخورد برای او قرائی باقی نمی ماند و از طرفی آلام روحی و به یاد آوردن خاطره های گذشته زندگانی و مجسم نمودن هیولای مهیب دشمن را در مقابل خود، کار تمام بوده است. بسیار خوب نظر این بود که به او غذا ندهند. او از گرسنگی به خواب ابدی رود. دیگر چه احتیاجی بوده است غذا را از زندان پایین بیاورند و بین فقرا و زندان پایین تقسیم کنند. در همان زندان قصر بین زندانی های فقیر تقسیم می کردند و زحمت پایین آوردن را هم به خود نمی دادند. پس اگر مورد قبول است که غذا در زندان قصر پایین آمده باید قبول کنیم به مرحوم اسعد هم داده شده و این اظهارات هم افسانه است. خیلی مورد تأسف است، آقای بازپرس تمام اسناد رسمی اداری را کان لم یکن شناخته و به اظهارات فلاهی و بی حقیقت محمد ابراهیم بیک که او را اجباراً وادار به اظهارات خلاف حقیقت نموده اند، استناد جسته و به اختلاف گوئی های او ابداً رسوبت ندهاده اند. در صورتی که این اختلاف گوئی ها کاملاً بی حقیقت بودن پرورنده را مدلل می دارد. در هر حال برای شناختن این شاهد بی ایمان، لازم است به جواب او توجه شود: شمی که پرتغال را احمدی و سلطان جعفرخان به سردار اسعد دادند حال او خراب شد و از همان روز سسکه که به او دست داد، روز به روز شدت پیدا می نمود همه روز نزدیک به غروب احمدی و سلطان جعفرخان می رفتند که دوائی به او بدهند و سردار اسعد نمی خورد. و به واسطه قی و اسهال وضعیت او فوق العاده خراب و غیر از خرخر و سسکه کاری نمی کرد. و در حضور من دیگر دوائی به او ندادند. شب آخر، نصف شب آقای احمدی آمده آمپول بزرگی در دست داشت، وارد اتاق شد. با آن که سردار اسعد قوه مقاومت نداشت، فقط با زحمت گفت انالله و انا الیه راجعون و پس از فحش دادن به احمدی چلو رفت و آمپول را به دست او زد و در را بست. دو ساعت بعد سردار اسعد فوت نمود که من رقتم گزارش دادم. با ملاحظه به پاسخ محمد ابراهیم بیک بی حقیقتی اظهاراتش مدلل است. در تحقیقاتی که از او در جلسه دوم شده است. چنین اظهار داشته است. «پس از فوت راپرت را به اتاق سرهنگ راسخ بردم و سرهنگ گفت اگر به کسی بگوئی اعدامت می کنند» در صفحه ۱۶۵ اظهار کرده است: «و مخصوصاً سرهنگ راسخ مرا خواست و گفت اگر قضیه سردار اسعد را به جانی اظهار کنی، اعدام خواهی شده». این اظهار با یانی که قبلاً نزد بازپرس نموده کاملاً مغایر و مخالف است، پس با توجه به اوزاق تحقیقیه مشارالیه و بیانات متناقض او بی اعتباری دلیل آقای دادستان ثابت و مسلم است.

به این لباس به خیال خود انتقام گیرند، چنانچه اگر به اظهارات مشارالیه کاملاً توجه شود، تصدیق خواهد شد که ممکن نیست، بیایند و در حضور مرحوم اسعد گردی در بیاورند و آمپول را تهیه کرده و سپس تزریق نمایند. اگر منظور چنین بود، قبلاً آمپول مخصوصی را تهیه و پس از ورود، تزریق می نمودند، این ها تمام صحبت است و با توجه به تحقیقات او در چهار جلسه و تناقض کامل آنها با یکدیگر مراتب کشف خواهد شد. اصولاً زندان تاریک و نمره یک سوراخ و منفذ ندارد. حبس انفرادی بوده و جای او بسیار تنگ بوده چگونه قابل تصور است، تخت خواب در حبس انفرادی برای سردار اسعد بگذارند و سلطان جعفرخان و محمد ابراهیم بیک و دکتر احمدی در اتاق ایستاده باشند و بعد سه نفر پاسبان دیگر هم وارد اتاق شوند. اگر چنین بوده است باید گفت تاریک نبوده و سالن وسیعی بوده است و چگونه قوای حافظه او به او کمک کرده، دروغی را بگوید که دو ساعت بعد از نصف شب گزارش را به رئیس زندان داده و رئیس زندان او را در پاکت بزرگی گذاشته و رفته است. ولی ۷ نفر که به قول او به اتاق سردار اسعد رفته اند او فراموش نموده است نزد قاضی تحقیق بیان کند. خوب است دقت شود این ها تمام زمینه سازی بوده برای بیچاره کردن آقای مصطفی راسخ و الا منطق و عقل ما را به راستی این بیانات سوق نمی دهد. در صفحه ۱۶۳ از محمد ابراهیم بیک سؤال شده است «در صورتی که شما مسؤول اتاق سردار اسعد بودید به چه وسیله شام و نهار به او می دادند؟»

ج - سردار اسعد خودش از ترس این که دوا در غذای او داخل می کنند، غذا نمی خورد. از روزی که من مأمور اتاق شدم، غذائی برای او نمی فرستادند، در ظرف هفت یا هشت روز که در زندان شماره یک بود ابدأ غذائی به او ندادند. اگر فرض شود به این که مشارالیه در بیانش صادق بوده دیگر چه احتیاجی به آمپول سم بوده است، زیرا

س - کی ها آمدند صبح برای بردن نعش سردار اسعد؟

ج - حسن نیکوکار و چند نفر حبسی آمدند نعش او را بردند.

س - سید مصطفی خان هم آمد؟
ج - خیر.

س - تو به رئیس زندان گزارش دادی دکتر احمدی آمده و چنین معامله با سردار کرد؟

ج - خیر، خودشان می دانند دکتر احمدی آمد، از پیش خودشان آمده بود، کلید زندان را از خودشان گرفته بود و دنباله آن اظهار داشته است که نیکوکار آمد، دم در زندان شماره یک، من به او گزارش دادم اعتنا نکرد.

از تحقیقات جلسه اول محمد ابراهیم بیک چنین نتیجه گرفته می شود که به هیچ وجه اظهاری نکرده که نزد آقای راسخ رفته و یا گزارش راجع به مرگ او به طوری که آقای دادستان به او استناد کرده اند به نظر نمی رسد. و بعلاوه بیان نموده که نیکوکار به او گفته امر رئیس تشکیلات است. و از طرفی با توجه به تحقیقات جلسه اول قابل قبول نیست که دکتر احمدی به اتاق برود، او را ببیند و بدون سابقه بگوید: انالله و انا الیه راجعون.

در صورتی که بنابر اظهار خودش حق چلو رفتن هم نداشته است. چنانچه در دو مرتبه می گوید: نرفتم، این ها را از کجا دیدی، از کجا شنیدی و چگونه قابل تصور است که دکتر احمدی وارد اتاق شود، و مرحوم اسعد بنابر حکایت پرورنده کی می دانسته است با او می خواهند، چه معامله ای بکنند، به مجرد اظهار پزشک احمدی که می خواهم آمپول بزنم، بگوید: انالله و انا الیه راجعون و دستش را بلند کند و او هم آمپول را تزریق نماید و برگردد. و چگونه قابل تصور است که پس از انجام عمل در آن موقع شب به محمد ابراهیم بیک بگوید مریض است، اگر چه در تحقیقات بعدی خلاف اظهارات خودش را تصدیق کرده است لیکن استناد و استدلال من به روش تحقیقات و این که این حرف ها و اظهارات عقلانی به نظر نمی رسد، جز این که بگوییم زمینه سازی بوده که به این شکل و